

مصدری جعلی با نشانه‌ی (یدن) «YADAN» دیده و شنیده نشده است.

اکثر واژه‌هایی که در زبان فارسی به «یدن» پایان یافته‌اند در زبان گیلکی به «ستن» ختم می‌شوند به جز گروهی که از واژه‌های مصدری که شکل آن فرق فاحشی با زبان فارسی دارند و برای خود واژه‌های مستقل‌اند، هر یک با قانون‌مندی ویژه زبان بهره‌مند و از استثنا به دور نیستند.

* نمونه‌های دیگر از مصدرهای زبان گیلکی با شکل «ستن» (SATAN) که در زبان فارسی نشانه‌ی «یدن» را ندارند چون:

۱- آویرابوستن = AVIRĀBOSTAN = گم شدن. مصدر مفعولی ندارد. شکل دیگر (اویرابون AVIRĀBON گم شدن)

۲- دوچولکستن = DUCŪLKASTAN = پژمردن / دوچولکانین = DUCŪLKĀNEN = پژمردن.

۳- دَوارستن = DAVARĀSTAN = گذشتن، دوارانستن = DAVĀRĀNEN = گذرانیدن.

۴- اوچیناستن = OČINĀSTAN = جمع شدن، پایان یافتن مصدر مفعولی ندارد.

۵- واگیراستن = VĀGIRĀSTAN = روشن شدن، «چراغ، آتش»/واگیرانن = VĀGIRĀNEN = روشن کردن.

۶- دوکوشاستن = DUKUŠĀSTAN = خاموش شدن. /دوکوشانین = DUKUŠĀNEN = خاموش کردن.

۷- واداستن = VĀDĀSTAN = جدا شدن. / وادانستن = VĀDĀNEN = جدا کردن.

۸- دکالستن = DAKĀLASTN = فرو ریختن/دکالانن = DAKĀLANEN = فرو ریزانیدن.

۹- فیچالستن = FICĀLASTAN = فشار دادن/فیچالانن = FICĀLANEN = فشار قرار دادن.

۱۰- دیمیراستن = DMRĀSTAN = خاموش شدن «اجاق» دی میرانن = DiMIRĀNEN = خفه کردن.

گروهی از واژه‌های زبان فارسی با نشانه‌های «یدن» که در زبان گیلکی شکل دیگری دارند چون واژه‌های زیر:

گیلکی فارسی

۱- خریدن = HEN = هتن. مصدر مفعولی ندارد.

۲- دیدن = DEN = دتن. مصدر مفعولی ندارد.

۳- بریدن = VAVEN/BEN = بَسن/واوئن. مصدر مفعولی ندارد.

۴- چیدن = CEN = چئن. مصدر مفعولی ندارد.

۵- لرزیدن = LARAEN = لرزنن. مصدر مفعولی (لرزائستن = LARZĀNEN = لرزانیدن)

۶- لیسیدن = LiSEN = لیسئن. مصدر مفعولی (لیسانن = LiSĀNEN = لیسانیدن)

۷- برچیدن = VĀCEN = واچئن/مصدر مفعولی ندارد.

۸- خشکیدن = XOŠKEN = خوشکئن/مصدر مفعولی (خوشکائستن = XOŠKĀNEN = خشکانیدن)

۹- و ...

ادامه دارد ...

ضرب المثل‌های گیل «فرهنگ عامیانه گیل»

ح. فلاح‌نژاد - تنکابن

* اسب چارنل، گوزگا، یم، خو و پایا، راست‌کونا که مرأ نل بوکونید! قورباغه دید چهارپای اسب را نعل می‌کنند(تصور کرد تاختن او از نعل است) او هم پاهایش را بلند کرد، که مرا هم نعل کنی! کنایه به کسی که چیزی در چنته ندارد، اما تصور می‌کند که علامه دهر است.

* لاغری داره، سرکشی داره! هم لاغر است(جان ندارد) هم گردنکشی داره! کنایه به افرادی که فقط ادعا دارند!

* مرأ واستینه، مرأ فتورکسینه، مه ماره ی، فاداوو، پر تیره من می‌خواستم، من تلاش کردم(به دست آوردم) مادرم به تو بخشید! شاعر گوید: زحمت گل بلبل کشید و فیض گل را باد برد. قصر را شیرین درست کرد لذتش فرهاد برد و یا زحمت گل بلبل کشید و فیض گل را باد برد - بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.

* من پس بو گوتم آبیله خرسم، کدخدایا! من گفتم که این خرس بزرگ، لابد کدخدای خوبی هم هست! (که نبود!) کنایه به کسانی که روی آن‌ها حساب باز می‌کنند، اما آن‌ها تو زرد از آب در می‌آیند!

* گوساله در کون گاوا، خان خازن لافند می‌تاوا! هنوز گوساله در کون گاوا پا نگرفته است، که زن ارباب طناب را می‌بافد! معادل: نه به داره، نه به باره، تصمیم آن گرفته می‌شود! * هنوز نی چا، واپراچا! هنوز نزیابیده، پرش داده است = هنوز از تخم در نیامده، پر کشیده است.

کنایه به کسی که هنوز کاری را انجام نداده است، اما ادعایش را دارد! * اگه خووپرأ نیدابی، گوفتی که آنه چکامیا، سگ بوبور دابه

اگر پدرش را ندیده بود فکر می‌کرد چکه‌اش را سگ برده است. کنایه به کسی که اصل و نسبش ندارد، اما مدعی است که همانند او کسی نیست!

* سگ با سگ دگفت، شأل روزآبو سگ با سگ در افتاد، راه برای فرار شغال باز شد

* سگ، سگا بیگیت، کولی ره، را بازآبو سگ با سگ درگیر شد، کولی (بزد) توانست فرار کند! کنایه به کسانی است که با خودی‌ها می‌جنگند، تا راه برای دزدها و بیگانگان باز شود!

* بچ بچ ا دینا رنگا گیرا، همسایه، همسایه فندا یاد گیره برنج برنج را می‌بیند رنگ می‌گیرد، همسایه فن همسایه را یاد می‌گیرد(۱) شاعر گوید: خلق را تقلیدشان بر باد داد - ای دو صد لعنت بر این تقلید باد! * کشکرت بوشو، تورنگ مختمانا یاد بیگیرا، خو مختمانا فراموشا گود زاغچه خواست راه رفتن قراول را یاد بگیرد، راه رفتن خودش را فراموش کرد!

کنایه به کسانی که، با عدم توانایی وارد کاری می‌شوند که از عهده انجام آن بر نمی‌آیند!

* سگ دومأهف سال، قالب دوسند، وقتی بازآگود، بوچومش به سآ دم سگ را هفت سال به قالب بستند(که راست بماند) وقتی باز کردند باز خمیده شد! معادل فارسی آن: ریسمان سوخت، کجیش بیرون نرفت.(۲) شاعر گوید: نسل بد نیکو نکرده، چون که بنیادش کج است!

۱- فرهنگ مثل‌های فارسی شماره ۳۹۴ ص ۵۹ تألیف احمد ابریشمی پانویس (۱) معادل فارسی سیب از سیب رنگ می‌گیرد همسایه از همسایه پند.

۲- همان منبع